سقراط حکیم و اندیشه انسان

سخنران : ا.لاریجانی، محمد جواد

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و سلام على سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین.

اما بعد، در این رساله، آراى سقراط حکیم را در باره پدیده شگفت‏انگیز فکر انسان تشریح مى‏نماییم با تأکید بر اصول و احتراز از فروع، بمنه و عونه.

1 الف:در عالم وجود هیچ موجودى به عظمت انسان نیست و لذا خالق متعال آنچه در آسمانها و زمین است براى او آفرید.اما در این عالم صغیر آنچه حقیقتا فارق او با سایر موجودات است«پدیده فکر انسانى» است، لذا همواره مورد توجه حکما و فلاسفه بوده و تلاش فراوان در فهم آن شده است.

ب:فکر انسان خود از جهات مختلفى قابل بررسى و تحقیق است، اما در میان آنها سه جهت عمده محور اصلى کاوشهاى فلسفى بوده:

اول:رابطه فکر با حقایق خارجى.

دوم:ماهیت زبان که گویى ظرف فکر است.

سوم:استدلال-یا برهان-که مظهر حرکت فکر است.

2 الف:مهمترین ویژگى اندیشه هدایت انسان به سوى حقایق است.این چگونه است که منجم در اتاق خود نشسته و با محاسبات پیچیده مى‏گوید سه ماه دیگر در فلان روز و فلان ساعت خسوف خواهیم داشت و اتفاقا چنین هم مى‏شود؟تفکر در ظرف وجودى منجم و خسوف در فرسنگها بیرون و مستقل از وجود منجم!

چگونه فکر هدایت به حقایق مى‏نماید؟این سؤال محورى و اصلى درباره فکر انسان است.

ب:مهمترین و شاید منحصرا رد پاى تفکر و مظهر خارجى آن زبان است.زبان تنها براى«ارتباط»و انتقال فکر نیست، اصلا ظرف فکر است!لذا بررسى ساختار و ماهیت زبان از حیث ارتباط با فکر محور دوم کاوشها در این زمینه است.

ضرورى است که خواننده محترم بین علاقه زبان شناس به ساختار زبان و توجه فیلسوف فرق بگذارد. براى اولى«زبان»مستقلا پدیده مورد مطالعه است و براى دومى از لحاظ رد پاى تفکر، فتأمل:بینهمابون بعید!

ج:فکر گویى حرکت مى‏کند.از یک«حالت»به «حالت»دیگر مى‏رود.و در این ترکیب بسیار متنوع، برخى از حالت ندانستن«به حالت دانستن»مى‏رسند. این حرکت چگونه است؟دقت شود که ما توجه به یک مورد خاص نداریم، مانند عالم در علم مکانیک دنبال قوانین-یا مدل-حرکت اجسام است قطع نظر از جسم متحرک.

3 سقراط حکیم در مورد هر سه سئوال اصلى فوق حرفى مهم و نظرى بس وزین دارد.قبل از پرداختن به آراى این فیلسوف یگانه، ضرورى است توضیحى درباره آثار او داده شود تا پایه استناد آرا به ایشان روشن گردد.

الف:دسترسى ما به آراى سقراط از طریق سه اثر باقى است:

اول محاوراتى که افلاطون تدوین نموده است و این از مهمترین آثار است.

این محاورات عموما در دو دسته و با دو سیاق خاص و متفاوت و احیانا براى دو گروه مختلف از مخاطبین تهیه شده است:

دسته اول، محاوراتى که مخاطب آنها روشنفکران عصر سقراط و افلاطون از هر تخصص و فن بوده است. لذا متن آنها غیر فنى، ساده و جذاب و محرک است. مانند:

محاوره منون و جمهوریت.

دسته دوم محاوراتى که براى خواص نوشته شده که مطالبش غامض و مشکل و فنّى است مانند:محاوره پارامنایدس محاوره تئاتئو محاوره سوفیست و محاوره سیاستمدار.شاید بتوان گفت که دسته اول براى جذب نیروهاى مستعد به آکادمى بوده و دسته دوم براى تعلیم شاگردان مجذوب.

دومین اثر باقى از زبان یونان که حاوى مطالبى درباره سقراط است کتاب خاطرات گزنفون مورخ معروف جنگهاى یونان است که تحت عنوان memorabiliaخوانده مى‏شود.بدیهى است، به خلاف آثار افلاطون که در آن شاگردى عاشق و مرید استاد، مطالبش را تقریر کرده در این اثر مورخى که از فلسفه و حکمت چیزى نمى‏داند راجع به شخصیتى جنجالى مطالبى نگاشته، لذا آثار گزنفون در این باره سیر فلسفى و بدون عمق است.

سوم کتاب ابرها تألیف آریستوفانوس مى‏باشد. مؤلف فردى شارلاتان و بى‏سواد است و قصد دارد چهره حکیمى الهى و فرزانه را که انقلابى فکرى به پا کرده مخدوش نماید.این اثر فاقد هر گونه مطلب فلسفى و علمى و حتى تاریخى است، لیکن براى فهم وضعیت اجتماعى زمان سقراط و حرکت عظیمى که به وجود آورده بود بسیار مفید است.

ب:ما در بحث خود بدیهى است که اتکا به نوشته‏هاى افلاطون داریم و بخصوص از دو اثر: سوفیست و تئاتئوس که بیشترین مطلب را در مورد اندیشه انسان دارند استفاده مى‏نمائیم.

4

الف:اولین مبناى مهم سقراط در مورد فکر، قاعده محاوره است، این قاعده مى‏گوید«فکر کردن» نوعى محاوره است که انسان با خود انجام مى‏دهد. ملاحظه نمایید به بخشى از محاوره تئاتئوس:

سقراط:آیا تو نیز آنچه من«اندیشیدن» مى‏خوانم، مى‏نامى؟

تئاتئوس:آن«اندیشیدن»تو چیست؟

سقراط:آن سخن لوگوس‏logosاست که نفس انسان با خودش مى‏گوید درباره آنچه مى‏بیند(دیدن در لسان سقراط معناى وسیعى است که مبناى تئورى معرفت اوست).این طور به نظر من مى‏آید که وقتى نفس انسان مى‏اندیشد کارى جز مباحثه نمى‏کند، سؤال مى‏کند و جواب مى‏دهد، اثبات مى‏کند یا نفى مى‏نماید.وقتى نفس در این گیرودار به تصمیمى قاطع مى‏رسد و دیگر در شک و تردید نیست، مى‏گوئیم که اعتقادى-ایده‏اى-حاصل شده است.بنابراین آنچه من به دست آوردن یا شکل گرفتن عقیده مى‏نامم در اصل چیزى«جز صحبت کردن»نیست.و«اندیشه»گفتارى است که نفس نه با کس دیگر بلند بلند و به جهر، بلکه با خودش و در کمال سکوت مى‏گوید.انتهى کلامه رحمة الله علیه.

ب:از قاعده فوق الذکر-یعنى قاعده محاوره-دو نتیجه مهم به دست مى‏آید:

اول:اینکه فکر در خارج ظرف«زبان»وجود ندارد!به عبارت دیگر زبان تنها وسیله تماس و ارتباط با دیگران نیست بلکه در نقش شکل‏گیرى افکار دخالت دارد.

در فلسفه معاصر این مطلب مبناى دو مسلک مهم قرار گرفته است:یکى فلسفه تحلیلى متأخر که توسط فرگه، گودل، و تارسکى پایه‏ریزى شد، و دیگرى علم الوجودOntology هایدگر و ژاک در یدا و پول ریکور.مثلا به این بیان هایدگر توجه نمایید:

«کلمات و زبان تنها بسته‏بندى‏هایى براى اشیا نیستند که براى خاطر تجارت آنان که مى‏گویند و مى‏نویسند به وجود آمده باشد.در کلمات و زبان است که اشیا ابتدا وارد هستى مى‏شوند و سپس در آن مى‏مانند»(از کتاب هایدگر مقدمه‏اى بر متافیزیک، بخش اول).

دوم:اینکه ماهیت«حرکت فکر»دیالکتیکى است، یعنى از تمام قواعد و ضوابط حاکم بر«محاوره» تبعیت مى‏کند.این مطلب را باید بیشتر بشکافیم.

5

الف:براى فهم دیالکتیک سقراط باید ابتدا توجه به مفهوم آن از نظر ارسطاطالیس کنیم و سپس دوباره برگردیم به عقب و تلقى سقراط را دریابیم:

ارسطو در چند موضع از آثار منطقى خود-مثلا در بارى ارمینیاس که درباره عبارت است و یا در آنالو طیقاى اول که در قیاس است-به صراحت مى‏گوید که دو«نوع»از تفکرات باعث شد که او کمر همت به کاوش در پدیده فکر انسان ببندد و در آن تعمق نماید: نوع اول را تفکر برهانى مى‏نامد که مظهر آن هندسه اقلیدسى است.در این نوع تفکر انسان از مبانى قطعى و محکم شروع مى‏کند و قدم به قدم با روش خاصى جلو مى‏رود و به نتایجى که نمى‏دانست-بطور قطعى- مى‏رسد.

نوع دوم را ارسطو تفکر«دیالکتیکى»مى‏نامد که مظهر آن در محاورات باسوفسطایى‏ها جلوه‏گر مى‏شده است.در این نوع از تفکر، انسان ابتدا با تعدادى احکام و قضایا«مقابل»مى‏شود، سپس باید با روش خاصى از بین آنها«فاسد»ها را دریابد و به دور بیندازد، یعنى تفکر دیالکتیک براى ابطال Elenchus«احکام» مواجه شده است.

ب:سقراط حکیم نقش دیالکتیک را وسیع‏تر مى‏داند:براى او تفکر دیالکتیک شامل سه مرحله است: مرحله اول مقابله یا مواجهه انسان با یک دسته تعاریف کلى و قضایا و احکام در مورد مفاهیم تعریف شده.

مرحله دوم:«کشف فساد»در قضایا و سپس نقص در تعاریف کلى به کار رفته.

مرحله سوم:تعدیل تعاریف کلى و رسیدن به قضایاى سازگار که آماده مقابله جدید دیگرى است که مجددا مراحل فوق الذکر درباره آن تکرار شود.

ارسطو خود به تفاوت برداشتش با سقراط آگاه بود، لذا در متافیزیک صریحا مى‏گوید که سقراط در

فلسفه دو مطلب مهم را پایه‏گذارى کرد:یکى تعاریف کلى و دیگر روش استقرا.البته در اینجا باید اشاره کنیم که سقراط و ارسطو در نحوه«ابطال»یا کشف«احکام» فاسد نیز با یکدیگر اختلاف داشتند:ارسطو براى کشف قضایاى باطل تنها به کشف ناسازگارى درونى آنها تکیه مى‏کرد و سقراط علاوه بر آن از«مشاهدات»یا به تعبیر خودش استقرا، نیز کمک مى‏جست.

امروز بوضوح مشاهده مى‏کنیم که روش «مدل سازى»که سر تا سر علوم را فتح کرده است بر سیاق تفکر سقراط است، و البته این تنها زمینه ظهور مجدد آراى سقراط حکیم نیست.

6 قاعده محاوره تفکر سقراط را درباره دو مظهر مهم فکر یعنى زبان و استدلال(یعنى حرکت فکر) روشن مى‏نماید.اکنون دومین مبناى سقراط را که به «قاعده استذکار anamnesis یا Recollection معروف است توضیح مى‏دهیم.این قاعده نظر سقراط را در مورد چگونگى ارتباط تفکر با حقایق خارجى روشن مى‏نماید.

الف:نظر بسیار مشهور که از زمان ارسطو تا یومنا هذا-به انحاى مختلف پایه عقاید مربوط به ارتباط فکر با حقایق خارجى است-چنین است که انسان با فکر کردن از ادراکات اولیه مفاهیم نظرى را انتزاع مى‏نماید و سپس به کمک«برهان»کاخ رفیع دانش را بر پایه آن مفاهیم منتزع بنا مى‏نهد، لذا ربط فکر با عالم خارج از این مسیر باید روشن شود.

ب:سقراط حکیم این نظر را بکلى رد مى‏نماید و در مقابل آن مسلک خاص خود را بنا مى‏نهد.به سخن او در مکالمه منون گوش فرا دهیم:

«معرفت از طریق حواس یا اطلاعاتى که از مغز فردى به دیگرى توسط تعلیم منتقل مى‏شود، حاصل نمى‏گردد.بلکه از راه یادآورى-استذکار-است. استذکار حقایق و معارفى که روح انسان قبل از هبوط به این زندگى به دست آورده.»انتهى کلامه رحمة الله علیه.

به عبارت دیگر«قاعده استذکار»مى‏گوید:روح انسان قبل از بدن او خلق شده است و به خاطر تجردش معارف بسیار از عالم پایین‏تر از خود را طبیعتا مى‏داند. لیکن تنزل انسان به نشأت مادى و ماندن در آن، حجاب و غبارى بر این معرفت کشیده که گویى آن همه معارف از یاد انسان رفته است.نقش«فکر»در این است که آن خاطره‏هاى زیبا را مجددا به یاد انسان مى‏آورد.جالب است که سقراط مى‏گوید:«من این مطالب را از مردانى عاقل و خداشناس گرفته‏ام»!شاید با توجه به این قرائن است که مرحوم صدر المتألهین در رساله حدوث و قدم مى‏فرماید که سقراط با چند واسطه شاگرد ادریس نبى بوده است.علیه و على نبینا افضل الصلوات و السلام.

ب:قاعده استذکار نه تنها در باب معرفت مبنایى شگرف است بلکه داراى نتایجى در حکمت اولى و همچنین مباحث تعلیمى معرفت شناسى (-شناخت شناسى، بحث المعرفه)است.

اما در حکمت اولى، مسئله«جسمانیة الحدوث» بودن روح را رد مى‏نماید و در فن تعلیم مى‏گوید:

اولا فکرى بهتر است که بهتر بتواند حقایق فراموش شده را به یاد انسان بیاورد.این خود مبناى مسلک خاص سقراط در امر تعلیم است که به مسلک «سؤال محورى»Question Oriented معروف است (گاهى از آن به مسلک یقظه نیز تعبیر مى‏نمایند):یعنى نقطه شروع یک کاوش و یا تعلیم، مطرح شدن سؤالات اساسى و عینى است و البته مطرح شدن سؤال یعنى «سؤالمند»شدن انسان، نه اینکه صرفا جملات استفهامى بیان شود.روى همین تفکر است که سقراط به تألیف کتاب یا تعلیم مدرسى اعتقادى ندارد بلکه معتقد است هر کسى را کتاب خاص او باید.

ثانیا:علت«سوق»در کسب معرفت نیز همین باز یافتن از دست رفته‏هاست:

جهانى آن تو، تو مانده غافل

ز تو محروم‏تر کس دیده هرگز؟!

هذا آخر ما قصدنا تحریرها و آخر دعویهم ان الحمد الله رب العالمین